

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، زمستان ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۸، ص ۸۱-۱۰۰

ابن ابی العوجا و امام صادق(ع)

دکتر طاهره عظیم‌زاده طهرانی*

عبدالکریم بن ابی العوجا، یکی از افرادی است که در سده دوم هجری/هشتم میلادی به زندیق معروف بودند. وی بدون ترس، در مراکز مقدس مسلمانان حاضر شده، به اظهار عقاید خود می‌پرداخت. گفت‌وگوهای او با امام صادق(ع) و شاگردان ایشان، شیوه استدلال جعفر بن محمد(ع) را با کسانی که به آفریدگار اعتقاد نداشتند، نشان می‌دهد. این مقاله علاوه بر بیان عقاید و مسلک ابن ابی العوجا، به بررسی گفت‌وگوهای او با امام صادق(ع) می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: امام صادق(ع)، عبدالکریم بن ابی العوجا، زندیق، دهریون، ابن مقفع.

* عضو هیأت علمی دانشکده الهیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد.

مقدمه

عبدالکریم بن ابی العوجا،^۱ از زندیق‌های مشهور سده دوم هجری بود و در زمرة تمیم بصره و از قبیلۀ بکر بن وائل شمرده می‌شد.^۲ پدرش قریظ بن حجاج، پس از آن که در بین قوم خود به قتل متهم شد، به خراسان رفت و در آن جا به ابی العوجا مشهور گردید.^۳ وی در زمان فعالیت‌های ابومسلم، جاسوس دوجانبه بود و با هر دو گروه مروانیان و عباسیان ارتباط برقرار کرد، به همین علت متهم گردید و به قتل رسید.^۴

عبدالکریم، شاگرد حسن بصری (د: ۱۱۰ / ۷۲۸م) بود، ولی از آن جا که در سخنان حسن بصری در باب «جبر و اختیار» تناقض‌هایی مشاهده کرد، از او جدا گردید.^۵ وی به شهرهای مکه، مدینه و سرانجام کوفه سفر کرد. علت رفتن او به کوفه دقیقاً روشن نیست، اما گفته شده است که چون جوانان و خردسالان را فریب می‌داد، مورد تهدید عمرو بن عبید، متکلم مشهور، (د: ۱۴۴ / ۷۶۱) قرار گرفت و ناگزیر به کوفه گریخت.^۶ والی کوفه، ابوجعفر محمد بن سلیمان او را دستگیر کرد و در سال ۱۵۵ / ۱۷۷م به قتل رساند.^۷ بلاذری، علت قتل او را بی‌احترامی به قرآن، مسخره کردن نماز و به کار بردن کلمات زندیق‌ها ذکر کرده است.^۸

سخنانی بین امام صادق(ع) و ابن ابی العوجا رد و بدل گردید که در منابع متقدم شیعه، چون اصول کافی از کلینی (د: حدود ۳۲۸ / ۹۳۹م)، توحید از شیخ صدوق (د: ۳۸۱ / ۹۹۱م)، امالی از سید مرتضی (د: ۴۳۶ / ۱۰۴۴م)، احتجاج از طبرسی (د: ۵۶۰ / ۱۱۶۴م) و نیز در آثار شیخ مفید (د: ۴۱۳ / ۱۰۲۲) و شیخ طوسی (د: ۴۶۰ / ۱۰۶۷م) آمده است.

عقاید ابن ابی العوجا

ابن ابی العوجا در تاریخ، به فردی ده‌ری،^۹ ملحد^{۱۰} و بیش از همه زندیق،^{۱۱} مشهور است. زندیق در گستره زمانی، معانی گوناگونی داشته است.^{۱۲} این کلمه، پیش از اسلام در

ایران و عربستان رواج داشت و غالباً به پیروان مانی گفته می‌شد. به نظر می‌رسد که اعراب حیره، سبب آشنایی عرب‌ها با زندیق‌ها شده بودند. جالب توجه این‌که اغلب مخالفان پیامبر(ص) در مکه به زندقه منسوب بوده‌اند.^{۱۳} در سده‌های نخست اسلامی هم «زندیق» غالباً به پیروان مانی گفته می‌شد. مهدی عباسی (خلافت ۱۶۹-۱۵۸/ ۷۸۴-۷۷۴م)، مهم‌ترین وظیفه خود را مبارزه با زندیق‌ها می‌دانست. وی آنان را کسانی خوانده است که مردم را به اموری فریبنده با ظاهری بس آراسته و نیکو دعوت می‌کنند.^{۱۴}

در این زمان، زندیق در دو معنای عام و خاص به کار رفته است:

۱. زندقه خاص، همان پیروان مانی بودند که بی‌اعتقادی آنها ناشی از حیرت و تردید در مبدأ و غایت وجود بود و جنبه‌ای عقلی و فلسفی داشت. این گروه از زندیق‌ها تا حدودی تحت نفوذ فلاسفه یونان قرار گرفتند، ابن مقفع، وراق و ابن راوندی در این دسته قرار گرفته‌اند.

۲. زندقه به معنای عام، کسانی بودند که اهل ادب و شعر بودند و ظاهراً به دین اسلام علاقه نداشتند. بی‌اعتقادی آنها برای رهایی از قید تکلیف شرعی بود که برخی از خلفای اموی، چون یزید بن معاویه و ولید بن یزید و نیز بعضی از شاعران اوایل عصر عباسی، مثل ابونواس و بشار بن برد، بدان فکر تمایل داشتند و در حقیقت بازگشت به عقاید دهریه و معطله عهد جاهلیت عرب بوده است.^{۱۵}

در پاسخ به این سؤال که «ابن ابی العوجا جزء کدام فرقه از زنداقه بوده است؟»، ابن الندیم او را از رؤسای مانوی دانسته^{۱۶} و مقدسی^{۱۷} هم وی را از مانویان شمرده است. زرین کوب، در یک کتاب، او را از مانویه دانسته که با زندقه اعراب جاهلی تفاوت بسیاری دارند^{۱۸} و در کتاب دیگر خود^{۱۹} آورده که ابن ابی العوجا ظاهراً زندیقی از نوع اهل مجون^۱ بوده است.^{۲۰} هر چند بعضی از مؤلفان، وی را به داشتن گرایش‌های مانوی متهم کرده‌اند؛

۱. مجون و ماجن به کسی گفته می‌شود که ترسی از کاری که انجام می‌دهد و آنچه درباره او می‌گویند ندارد. همچنین

به کسی که مرتکب کارهای فضایح و کارهای قبیح و ناپسندیده می‌شود، کم حیا.

در واقع، او دربارهٔ دین و اخلاق لایبالی بوده که شیوهٔ زندگی ظرفای دربار خلفا را نشان می‌دهد.^{۲۱}

براساس این توصیف‌ها و نیز آنچه از احتجاج‌های او بر می‌آید، در بعضی موارد، عقاید او با طریقهٔ ثنویه و مانویه مطابقت نداشته و اغلب گرایش‌های دهری را آشکار می‌کند.^{۲۲} یعنی او را به عقاید زنادقهٔ نوع دوم که اندیشه‌های لایبالی‌گری و دهری داشته‌اند، نزدیک می‌کند، زیرا مانویان، جهان را مبتنی بر دو اصل ازلی نور و ظلمت می‌پنداشتند، مردم را به ترک دنیا دعوت می‌کردند و به نوعی معاد اعتقاد داشتند؛^{۲۳} در حالی که دهریون، لذات جسمانی را توصیه می‌کردند؛ براساس اعتقاد به نوعی اصالت ماده، نفس رامادی و جسمانی می‌شمردند و به چیزی جز ماده قائل نبودند و حشر و معاد را نیز انکار می‌کردند.^{۲۴} عقاید ابن ابی العوجا، با توجه به بحث‌هایی که با امام صادق(ع) داشته - و در ادامه به آن می‌پردازیم - به این گروه نزدیک‌تر است. شعر بشار بن برد (د: ۱۶۷ / ۷۸۳م)، از دوستان ابن ابی العوجا و یکی از زنادقه نیز این نظر را تأیید می‌کند.

قل لعبد الکریم باین ابی العو	جاء بعت الاسلام بالکفر مرقا
لاتصلی و لاتصوم فان صمت	فبعض النهار صوماً دقیقاً
لاتبالی اذا اصبت من الخمر	عتیقاً الاتکون عتیقا
لیت شعری غداه حیلت	فی الجند حنیفا حلیت ام زندیقاً ^{۲۵}

عبدالکریم ابن ابی العوجا در گفت‌گوها و سخنان متعدد، به رد خداوند و مخلوق بودن انسان معتقد بود. او پیامبر(ص) را قبول نداشت، ولی سؤالاتی دربارهٔ آن حضرت مطرح ساخت؛ با آن که امام صادق(ع) از او خواست که اگر دربارهٔ پیامبر و کار او شک دارد، سؤال کند، جوابی نداد^{۲۶} و در واقع عقل او در شخصیت پیامبر(ص) متحیر و درمانده بود. وی به خصلت‌های نیکوی پیامبر اشاره می‌کرد، ولی ترجیح می‌داد که این بحث را رها کند و به مطالب دیگر بپردازد.^{۲۷} ابن ابی العوجا درصدد بود، که با جست‌وجو در موارد متناقض قرآن، آن را رد کند. وی هم‌چنین منتقد حج و قوانین دیگر اسلام بود. علی‌رغم

این عقاید، گاه به اسلام تظاهر می‌نمود؛ از این رو سید مرتضی امثال او که با تظاهر به اسلام، در نهان مقاصد باطنی خود را اجرا می‌کردند، برای اسلام و مسلمانان خطری بزرگ دانسته است.^{۲۸} گفته شده که گاهی نماز می‌خواند و علت آن را عادت بدن و رسم شهر و نیز ارضای خانواده و فرزندان می‌دانست،^{۲۹} ولی قطعاً به ماوراءالطبیعه اعتقاد نداشت.^{۳۰} وی هنگامی که یقین کرد کشته خواهد شد، اعلام کرد چهارهزار حدیث جعل و وارد متون اسلامی کرده؛ به گونه‌ای که حرام را حلال و حلال را حرام جلوه داده است.^{۳۱}

ابن ابی العوجا ظاهری آراسته داشت، کلامش فصیح، ولی تند و تیز بود؛ از این رو مردم از هم‌نشینی با او خودداری می‌کردند. طرفداران وی به دفاع از او برخاسته یا او را مدح کرده‌اند. ابن مقفع از مداحان وی شمرده شده که شعری نیز در رثای او سروده است.^{۳۲} البته متن شعر ابن مقفع نشان می‌دهد که پس از مرگ ابن ابی العوجا سروده شده است، اما با توجه به این که ابن مقفع حدود سال ۱۴۲ / ۷۵۹م درگذشته است، ممکن نیست که این شعر را برای مرگ ابن ابی العوجا (م: حدود ۱۵۵) سروده باشد.^{۳۳}

ابن ابی العوجا برای محکوم کردن امام صادق(ع) بارها نزد ایشان می‌آمد و با امام بحث‌هایی انجام می‌داد. امام صادق(ع) پس از مباحثات متعدد با او، اعلام کرد که [وی] نسبت به اسلام، کور دل است و مسلمان نمی‌شود.^{۳۴}

گفت‌وگوی امام صادق(ع) و ابن ابی العوجا

زمان و چگونگی آشنایی امام صادق(ع) با ابن ابی العوجا مشخص نیست. اغلب گفت‌وگوهای امام صادق(ع) با او در مکه بوده؛ بنابراین به نظر می‌رسد که ابن ابی العوجا در موسم حج به مکه رفته و با امام(ع) سخن گفته است. مواردی نیز وجود دارد که شاگردان امام صادق(ع) سؤال ابن ابی العوجا را نزد امام مطرح کرده و جواب آن حضرت را به او رسانده‌اند.

نخستین و مهم‌ترین بحث‌های او با امام ششم(ع) دربارهٔ پروردگار بوده است. در ایام

حج، هنگامی که ابن ابی العوجا، امام صادق(ع)، ابن مقفع و فرد دیگری در مسجدالحرام نشسته بودند و ابن مقفع از دانش امام صادق(ع) سخن گفت، ابن ابی العوجا برای این که اثبات کند ابن مقفع نادرست می‌گوید و جعفر بن محمد(ع) دارای آن عظمت علمی که ابن مقفع می‌پندارد، نیست، تصمیم گرفت با امام بحث کند و ایشان را بیازماید، برای همین به نزد امام آمد و این صحبت‌ها در روزهای بعد نیز ادامه یافت. سؤال ابن ابی العوجا از امام این بود که اگر خدایی هست چرا بی‌واسطه، خود را به مردم نشان نمی‌دهد و آنها را به پرستش خود نمی‌خواند تا حتی دو نفر از مردم با هم اختلاف نکنند؟ امام(ع) با ایراد به این دیدگاه، فرمودند: قدرت خداوند در طبیعت نمایان است و ابن ابی العوجا با مراجعه به خویش قدرت او را خواهد یافت و در به وجود آمدن، مرگ، پیری، شادی، خشم و حالت‌های دیگر، وجود او دیده می‌شود.^{۳۵}

روز دیگر ابن ابی العوجا به مجلس امام آمد، این بار امام با تشویق او به سؤال فرمودند: من در پرسش را به روی تو باز می‌کنم و از او خواستند که بیان کند اگر ساخته شده بود، چگونه بود؟ وی با ذکر ویژگی‌های مصنوعات (ساخته شده‌ها)، به ابعاد دراز، پهن، گرد و... اشاره می‌کند. امام می‌فرماید: اگر برای مصنوع، صفتی جز این‌ها ندانی، باید خودت را هم مصنوع بدانی، زیرا همین ویژگی‌ها در وجود تو نیز دیده می‌شود.

نکته جالب توجه، روش امام(ع) در بحث است؛ آن‌جا که ابن ابی العوجا می‌گوید که این سؤال را هیچ کس پیش از تو نپرسیده و کسی بعد از تو هم نخواهد پرسید. امام می‌فرماید: فرضاً بدانی در گذشته از تو نپرسیده، از کجا می‌دانی که در آینده هم نمی‌پرسند. ایشان با این سخن، کوه فکری‌ها و پیش‌داوری‌های نادرست که بسیاری از مردم به آن گرفتارند، محکوم می‌کند. در این‌جا امام(ع) با استفاده از تمثیل در استدلال خود، مطالب را به صورت تجربی تبیین می‌فرماید: بگو بدانم اگر تو کیسه جواهری داشته باشی؛ در حالی که جواهر را ندیده و نمی‌شناسی و کسی بگوید در کیسه تو اشرفی است و تو بگویی نیست و او بگوید اشرفی را برای من تعریف کن و تو اوصاف آن را ندانی، آیا تو

می‌توانی ندانسته بگویی اشرفی در کیسه نیست؟ گفت: نه. امام فرمود که وسعت جهان هستی از کیسه جواهر بزرگ‌تر است شاید در این جهان مصنوعی باشد، تو که صفت مصنوع و غیرمصنوع را نمی‌دانی، چگونه می‌توانی وجود آن را انکار کنی؟

ادامه بحث در روز سوم مطرح شد. این بار ابن ابی العوجا از امام پرسید: دلیل بر حدوث اجسام چیست؟ ظاهراً مقصود او بحث مشهور «حدوث و قدم» ماده بود که بحث‌های دامنه‌داری بین دانشمندان طبیعی و علمای مسلمان به وجود آورده بود. امام(ع) دلیل حدوث اجسام را تغییر شکل، بزرگ و کوچک شدن، و انتقال آنها به حالت دیگر ذکر کردند، زیرا اگر جسمی قدیم باشد، نابود و متغیر نمی‌شود و دو صفت ازلی و عدم با حدوث قدم با هم در یک چیز جمع نمی‌گردد. عبدالکریم فرض را بر این می‌گذارد که اگر اجسام همه به کوچکی خود باقی بمانند، چگونه به حدوث آنها استدلال می‌کنی؟ امام در این جا بر توجه به واقعیت تأکید می‌کنند و این که فرض خیالی درست نیست، زیرا بحث ما درباره همین جهان موجود است نه جهان دیگر. اگر این جهان را برداریم و جهان دیگری جای آن بگذاریم، این جهان نابود شده و همین نابود شدن و به وجود آمدن جهان دیگر، دلالت بر حدوث دارد. البته در آن حالت هم امام پاسخ او را می‌دهد.^{۳۶}

سال بعد دوباره ابن ابی العوجا به مکه آمد و امام(ع) از او پرسید: آیا به عقاید قبلی خود باقی است و چون جواب شنید که بله، در برابر ابن ابی العوجا که می‌خواست بحث را شروع کند، فرمود: در حج جدال نیست. امام با این سخن نشان داد که او درصدد یافتن حقیقت نیست، بلکه به مجادله می‌پردازد و سخنی فرمود که سال قبل نیز در جلسه اول، بحث با ابن ابی العوجا را با آن سخن شروع کرده بود: «اگر حقیقت و فرجام کار چنان باشد که تو گویی - در صورتی که چنین نیست - ما هر دو در آخرت پیروزیم. اما اگر وضع چنان باشد که ما می‌گوییم - و این چنین نیز هست - آن‌گاه ما در سرای دیگر نجات یابیم و تو هلاک شوی».^{۳۷}

دکتر زرین کوب این سخن حکمت‌آمیز را صورتی از بیان معروف پاسکال،ⁱ دانشمند فرانسوی، دانسته است که حکمای اروپا «شرطیه پاسکال»ⁱⁱ خوانده‌اند؛ در حالی که قرن‌ها پیش از پاسکال، امام صادق(ع) آن را مطرح کرده و مسلمانان با آن آشنا بوده‌اند.^{۳۸}

در روایت دیگر آمده است که در هنگام مراسم حج، ابن ابی العوجا، ابن طلوت، ابن اعمی، ابن مقفع و چند تن از زندیقان در مسجدالحرام گرد آمده بودند، امام صادق(ع) نیز حضور داشتند. آن گروه از ابن ابی العوجا خواستند نزد امام رفته و با بحث‌های خود او را محکوم و رسوا کند. زمان این بحث دقیقاً مشخص نیست؛ ممکن است پس از بحث قبلی بوده باشد، زیرا در آن هنگام ابن ابی العوجا چهره امام را نمی‌شناخت. آنچه مشخص است این که این بحث‌ها پیش از سال ۱۴۲ (تاریخ مرگ ابن مقفع) بوده است. ابن ابی العوجا ابتدا از امام پرسید: آیا اجازه پرسش به من می‌دهی؟ هر که عقده‌ای در دل دارد باید بیرون اندازد. امام به او اجازه می‌دهد که از هرچه می‌خواهد سؤال کند. وی از مسخره و غیرحکیمانه بودن حج و دور خانه خدا گشتن، سخن می‌گوید. امام پس از بیان حکمت حج به خداوند کعبه اشاره می‌کند. ابن ابی العوجا می‌پرسد: چرا خدا غایب است؟ امام جواب می‌دهد: چگونه غایب است کسی که همراه خلق خود شاهد و گواه است و از رگ گردن به آنها نزدیک‌تر است.^{۳۹}

ابن ابی العوجا که خداوند را جسم تصور می‌کرد، پرسید که چگونه خدا می‌تواند هم در آسمان باشد و هم در زمین. امام در پاسخ فرمود: تو او را مخلوق در نظر گرفتی که چنین سؤالی می‌کنی؛ در حالی که هیچ‌جا از خدا خالی نیست و هیچ‌جا او را فرا نگیرد و هیچ مکانی نزدیک‌تر از مکان دیگر نیست.^{۴۰} بار دیگر درباره بی‌نیازی خداوند از امام(ع) سؤال کرد و امام پاسخ او را داد.^{۴۱} امام حتی او را به نامش توجه داد و پرسید کریم کیست که تو بنده او می‌باشی؟^{۴۲} اما این بحث‌ها سبب نشد که ابن ابی العوجا از عقاید خود دست بردارد؛

i. Pascal.

ii. Paride Pascal.

وی هم چنان به تکرار سخنان گذشته خود می‌پرداخت. روزی در حالی که بین محراب و منبر پیامبر در مسجدالنبی نشسته بود و با دوستانش بحث می‌کرد به انکار خداوند پرداخت. در این هنگام مطالب او به گوش مفضل بن عمرو رسید و وی نتوانست تحمل کند و به او خطاب کرد که ملحد شده‌ای! در پاسخ او ابن ابی العوجا از شیوه برخورد امام صادق (ع) با خودش یاد می‌کند که چگونه این سخنان را شنیده و دشنام نداده و «او صاحب حلم و رزانت و خداوند عقل و متانت است. او را طیش و سفاهت و غضب از جا به در نمی‌آورد. گوش می‌دهد سخنان ما را و می‌شنود حجت‌های ما را تا آن که ما آنچه در خاطر داریم، می‌گوییم و گمان می‌کنیم که حجت خود را بر او تمام کرده‌ایم». آن گاه با استدلال مختصر و محکم، کلام ما را پاسخ می‌دهد.^{۴۳}

پس از این صحبت‌ها، مفضل نزد امام صادق (ع) رفته و امام، شیوه صحیح استدلال کردن را به او آموزش می‌دهند. روش استدلالی امام در این جلسه‌ها، تمثیلی و با تکیه بر عقل و علوم طبیعی بوده است. امام، کسانی که مدبر عالم را تکذیب کرده و وجود آفات و شرور عالم را دست‌آویزی برای انکار خالق و تدبیر و حکمت او تلقی می‌کنند هم‌چون کورانی توصیف کرده که داخل خانه‌ای شده که در نهایت استحکام و نیکویی بنا شده باشد و در آن فاخرترین فرش‌ها گسترده باشد و همه نیازمندی‌های انسان، از انواع خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشاک و... در آن مهیا کرده باشند و هر چیزی را در محل خود قرار داده باشند، چون آنها وارد آن خانه شده و کورانه پا زنند در برابر ظرفی یا چیزی که در جای خود گذاشته شده و آنها ندانند برای چه در آن موضع گذاشته شده و برای چه مهیا شده، به خشم آمده و بنا کننده سرا و سرا را مذمت کنند.^{۴۴}

به نظر می‌رسد پافشاری ابن ابی العوجا بر عقایدی که بارها مورد انتقاد قرار گرفته و پاسخ آن را یافته است، او را در حضيض ذلت روح قرار می‌دهد و این پستی روح، جایی به نهایت خود می‌رسد که قدرت خداوندی خود را در تولید کرم و در کثافت خود می‌بیند و گمان می‌کند که او هم خالق کرم‌هاست، امام صادق (ع)، با چند سؤال خداپنداری او را در

هم می‌شکند: آیا خالق هر چیزی، مخلوق خود را نمی‌شناسد؟ و او می‌گوید: بلی، حال مرد و زن آنها و عمر هر یک را برای ما بازگو.^{۴۵}

وی درباره قرآن نیز با امام صادق(ع) گفت‌وگو کرده است. او درصدد بود که جایگاه قرآن را در قلب مردم متزلزل سازد؛ از این رو با چهار تن از دوستانش درصدد نقض قرآن برآمدند و قرار گذاشتند که در سال آینده در مکه جمع شوند و ربع قرآن را نقض و باطل سازند و بدین وسیله کل قرآن باطل گردد؛ اما سال بعد که دور هم جمع شدند، از ناتوانی خود صحبت می‌کردند، امام صادق(ع) بر آنها گذشت و آیه «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله» را تلاوت فرمود.^{۴۶}

ابن ابی العوجا در خصوص آیه «کلما نضجت جلودهم بدلنا هم جلوداً غیرها» (نساء/۵۶) از امام صادق(ع) پرسید: چه می‌گویی درباره این آیه که «هرگاه پوستشان بسوزد، پوستی دیگر بر آنها بپوشانیم تا همواره عذاب را بچشند»، گناه پوست دیگر چیست؟ حضرت فرمود: وای بر تو! آن پوست دوم، همان پوست نخستین است در صورتی که همان پوست اول نیست. آن گاه امام مثالی می‌زند تا به فهم او نزدیک‌تر باشد: اگر کسی خشت خامی را بشکند و خاک آن را در قالب بریزد و خشت دیگری بزند، این خشت دوم همان خشت اول است، ولی خشت اول هم نمی‌باشد؛ همین گونه است بدن انسان.^{۴۷}

ابن ابی العوجا، سعی می‌کرد که در قرآن تناقض بیابد. روزی از هشام بن حکم پرسید آیا خدا حکیم است و چون شنید بله، گفت: پس از قول «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ان لاتعدلوا فواحدة» (نساء، ۳)، خبر بده؛ اگر این آیه فرض است با آیه «لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم...» (نساء، ۱۲۹) تناقض دارد. خداوند که حکیم است این گونه سخن نمی‌گوید. هشام برای به دست آوردن پاسخ امام صادق(ع)، به مدینه رفت و امام فرمود: آیه «فانکحوا ما طاب...»، یعنی در نفقه ولیکن آیه «ولن تستطیعوا»، یعنی در مودت و دوستی.^{۴۸}

یکی از سوالات ابن ابی العوجا از امام(ع) درباره گونه‌های مختلف مرگ مردم بود.

امام(ع) جواب دادند: اگر علت مرگ مردم یکی بود، مردم ایمن بودند تا علت بیاید و خداوند دوست ندارد مؤمن چنین حالتی داشته باشد و از مرگ غافل باشد.^{۴۹}

مسئله دیگری که ابن ابی العوجا مطرح کرد، درباره ارث زن بود که هنوز نیز مورد سؤال می‌باشد؛ وی پرسید: چرا زن که ضعیف است یک سهم دارد و مرد قوی، دو سهم؟ امام فرمودند: زیرا اسلام جهاد و سربازی را از زن برداشته؛ مهر و نفقه را بر مرد لازم شمرده است و در بعضی جنایات اشتباهی که خویشاوندان خاطی باید دیه بپردازند، زن از مشارکت با دیگران در پرداخت دیه معاف شده است؛ از این رو، سهم زن در ارث از مرد کمتر است.^{۵۰}

نتیجه

ابن ابی العوجا، از زندیق‌های معاصر با امام صادق(ع) بود. او به ماوراءالطبیعه و معاد اعتقاد نداشت. هم‌چنین، وی به لابی‌گری و دهری‌گری گرایش داشت. علی‌رغم آن که ابن ابی العوجا سعی کرده است که استدلال‌های فلسفی و کلامی ارائه دهد؛ در واقع بحث‌های او عقلانی و برای یافتن حقیقت نبوده، بلکه از تعصب به عقاید گذشته ناشی می‌شده است. با این همه، امام صادق(ع) از بحث با او خودداری نکردند؛ به وی آزادی اظهار عقیده، حتی عقاید متعصبانه و غرض آلود را دادند؛ او را به سؤال کردن تشویق و از این که گره و نکته‌ای در ذهن او مبهم باقی بماند جلوگیری کردند؛ شیوه بحث او (خبر دادن از آینده) و این که هیچ کس این سؤال را نمی‌کند، غلط دانستند، زیرا او از آینده خبر ندارد؛ و به جای بحث‌های پیچیده و استفاده از اصطلاحات [مشکل علمی]، با آوردن نمونه‌های تجربی و تمثیلی و نیز ارائه استدلال منطقی به پاسخ پرداختند. این شیوه، ابن ابی العوجا را به تمجید از امام واداشت و او به عقل و متانت و سخنان معجزه‌آسای آن حضرت اعتراف کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. به نام‌های محمد بن ابی العوجا، ر.ک: اسماعیل بن عمر ابن کثیر، *البلدایه و النهایه*، تحقیق علی شیری (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸)، ج ۱۰، ص ۱۲۱ و هم‌چنین به نعمان بن ابی العوجا نیز او را خوانده‌اند، ر.ک: ابن الندیم، *الفهرست*، ترجمه و تحقیق محمد رضا تجدد (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۶۰۱.
۲. احمد بن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف* (دمشق، دارالیکظه العربیه، ۱۹۹۸)، ج ۳، ص ۱۰۵.
۳. مؤلف نامعلوم، *اخبار الدوله العباسیه* (بیروت، دارالطبعه، بی‌تا)، ص ۳۸۹.
۴. عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ مردم ایران* (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۷۵.
۵. صدوق، *توحید* (قم، جامعه‌المدرسین، ۱۳۷۸)، ص ۷۵۳؛ احمد بن علی طبرسی، *الاحتجاج* (النجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶/ق ۱۹۶۶م) ج ۷، ص ۷۴.
۶. ابن حجر عسقلانی، *لسان المیزان* (بیروت، الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰/ق ۱۹۷۱م)، ج ۴، ص ۵۲.
۷. محمد بن یعقوب کلینی در *اصول کافی* (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق) ج ۱، ص ۷۸ و صدوق در *التوحید*، (قم، جامعه‌المدرسین، ۱۴۰۴ق) ص ۲۹۸ نوشته‌اند که پس از صحبت با امام صادق(ع) در هنگام حج دچار دردی در ناحیه شکم گردید و بعد در گذشت. ابن حجر عسقلانی در *لسان المیزان*، پیشین، ج ۴، ص ۵۲ تاریخ مرگ او را در سال ۱۶۰هـ ذکر کرده است.

۸. بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۶.
۹. مفضل بن عمرو، *توحید مفضل* (تهران، صدر، بی تا)، ص ۹-۱۰؛ محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار* (بیروت، الوفاء، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م)، ج ۱۱۰، ص ۳۴۳.
۱۰. محمدبن عمر الرازی، *المحصول فی علم اصول الفقه* (الریاض، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیه، بی تا)، ج ۴، ص ۳۶.
۱۱. محمدبن جریر طبری، *تاریخ الامم و الملوک* (بیروت، الاعلمی، بی تا)، ج ۶، ص ۷۹۹؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ* (بیروت، داراحیاء التراث، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۹م)، ج ۴، ص ۳۸۷؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۲۱.
۱۲. زندیق در اصل کلمه‌ای فارسی است که در سده‌های دوم تا چهارم/هشتم تا دهم میلادی، معانی گوناگونی یافت، ر.ک: جوالیقی، *المعرب* (تهران، ۱۹۶۶م)، ص ۱۶۶-۷؛ مرتضی عسکری، *صد و پنجاه صحابی ساختگی*، ترجمه محمد سردارنیا (تهران، کوکب، ۱۳۶۱)، ص ۲۹-۳۰؛ حسین عطوان، *الزندقه و الشعوبیه* (بیروت، دارالجبل، بی تا)، ص ۱۲-۱۳. البته وجود زنادقه دست‌آویزی برای سیاست‌مداران گردید که مخالفانشان را به این نام بخوانند، برای همین نمی‌توان همه کسانی که مورد این اتهام واقع شده‌اند «زندیق» دانست.
۱۳. محمدبن حبیب البغدادی، *المنمق فی اخبار قریش*، (بی جا، عالم الکتب، بی تا) ص ۳۸۸؛ عباس زریاب، *سیره رسول الله* (تهران، سروش، ۱۳۷۰)، ص ۱۳۶.
۱۴. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴۳۳.
۱۵. عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳)، ص ۴۲۷؛ همو، *کارنامه اسلام* (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹)، ص ۱۰۴ و نیز ر.ک: عباس زریاب، «ابن مقفع»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴، ص ۶۷.
۱۶. ابن الندیم، پیشین، ص ۶۰۱.

۱۷. مطهر بن الطاهر المقدسی، *البدء و التاريخ* (القاهرة، مكتبة ثقافة الدينیه، بی تا)، ج ۱، ص ۹۰.
۱۸. زرین کوب، *کارنامه اسلام*، پیشین، ص ۱۰۴.
۱۹. زرین کوب، *تاریخ مردم ایران کشمکش با قدرتها*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷) ص ۵۳۰.
۲۰. ر.ک: ابن منظور، *لسان العرب*، (قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵)، ج ۱۳، ص ۴۰۰.
۲۱. همان، ص ۷۵.
۲۲. جلالی «ابن ابی العوجا»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲، ص ۶۸۹.
۲۳. ابن الندیم، *پیشین*، ص ۵۸۴-۹.
۲۴. عبدالحسین زرین کوب، *با کاروان اندیشه* (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹)، ص ۴۱.
۲۵. شریف مرتضی، *امالی المرتضی* (قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفی، ۱۳۲۵/ق/۱۹۰۷م)، ص ۹۶-۹۵: به عبدالکریم بن ابی العوجا بگو اسلام را به کفر فروختی و از دین خارج شدی؛ نماز نخوان و روزه نگیر و اگر روزه گرفتی، اندکی از روز را روزه بدار. اهمیت نده هنگامی که به شراب کهنه دسترسی پیدا کردی، مگر این که آزاد نباشی. ای کاش می دانستم صبح روزی که بین سپاه بودی، آیا یکتاپرست بودی و یا زندیق بودی. این شعر را ابن حجر در *لسان المیزان*، پیشین، ج ۴، ص ۵۲، به صورت دیگر نوشته است.
۲۶. شیخ مفید، *الارشاد فی حج علی العباد* (بی جا، دارالمفید، ۱۴۱۳)، ج ۲، ص ۲۰۱.
۲۷. مفضل بن عمرو، *پیشین*، ص ۷-۸.
۲۸. شریف المرتضی، *پیشین*، ص ۸۸.
۲۹. بلاذری، *پیشین*، ج ۳، ص ۱۰۶.
۳۰. مرتضی مطهری، *خدمات متقابل اسلام و ایران* (قم، صدرا، ۱۳۷۱)، ص ۴۰.
۳۱. طبری، *پیشین*، ج ۶، ص ۲۹۹؛ ابن اثیر، *پیشین*، ج ۳، ص ۹؛ ابن جوزی، *المنتظم فی*

تاریخ الامم و الملوك (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲/۱۹۹۲م)، ج ۸، ص ۱۸۴؛ بلاذری،

پیشین، ج ۳، ص ۹۶؛ شریف المرتضی، پیشین، ج ۱، ص ۸۸.

۳۲. ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء انباء الزمان، حقه احسان عباس، (بیروت،

دارصادر، ۱۹۷۰م) ج ۳، ص ۴۶۹.

۳۳. شعر ابن مقفع این است:

رزئنا ابا عمر و لا حی مثله ظلّه ریب الحادثات بمن فجع
فان تک قد فارقتنا و ترکتنا ذوی حله ما فی انسداد لها طمع
فقد جر نفعنا فقدنا لک اننا امنا کل الرزایا من الجزع

مصیبت ابا عمر را دیدیم، هیچ زنده‌ای مثل او نیست. اختیار وقوع حوادث با خداست. اگر

ما را رها کردی طمع دوستان در شما تمام نمی‌شود. از دست دادن تو این سود را برای ما

داشت که در هیچ مصیبتی بی‌تابی نکنیم شریف المرتضی، پیشین، ص ۹۵.

۳۴. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۷۸.

۳۵. همان، ج ۱، ص ۹۶.

۳۶. همان، ص ۷۶۷.

۳۷. همان، ص ۷۵ و ۷۸؛ احمد بن علی الطبرسی، الاحتجاج، (النجف، دارالنعمان،

۱۳۸۶ق/۱۹۶۶) ج ۲، ص ۷۵.

۳۸. زرین کوب، کارنامه اسلام، پیشین، ص ۱۰۲.

۳۹. در خبر صدوق سخن از ابن مقفع نیست، بلکه فقط نوشته است: «فجلس الیه فی

جماعة من نظرائه»، صدوق، التوحید، پیشین، ص ۲۵۴. همو، من لا یحضره الفقیه (قم، جامعه

المدرسین، ۱۴۰۴ق)، ج ۲، ص ۷۴۹؛ الفضل بن الحسن الطبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی

(قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۷)، ج ۱، ص ۵۴۷؛ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۱؛ محمد بن

- على الكراجكى، *كنزالفوائد* (قم، مكتبة المصطفوى، ١٤١٠ق)، ص ٢٢٠.
- ٤٠ . كلينى، *پيشين*، ج ١، ص ١٧١؛ صدوق، *توحيد*، ص ٢٥٤.
- ٤١ . ابوالقاسم الموسوى الخويى، *معجم الرجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة* (تحقيق لجنه التحقيق) (بى جا، بى نا، ١٤١٣ق) ج ٤٠، ص ١٨٠.
- ٤٢ . ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابى طالب* (النجف، الحيدريه، ١٣٧٦ق/١٩٥٦م)، ص ٧٨٠.
- ٤٣ . مفضل، *پيشين*، ص ٩-١٠؛ عباس القمى، *الانوار البهيه فى تواريخ الحجج الالهيه* (قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤١٧ق)، ص ١٥٨.
- ٤٤ . مفضل، بن عمرو، *پيشين*، ص ١٤.
- ٤٥ . صدوق، *توحيد*، *پيشين*، ص ٢٩٥؛ ابوجعفر محمد الطوسى، *اختيار معرفة الرجال معروف برجال الكشى* (قم، آل البيت، ١٤٠٤ق)، ج ٢، ص ٤٣٠؛ شيخ طوسى در اين كتاب از قول ابوجعفر احول مؤمن الطاق عنوان کرده كه جواب پرسش را امام(ع) به او دادند. هم چنين ر.ك: ابوالقاسم موسوى الخويى، *پيشين*، ج ١٨، ص ٣٩-٤٠.
- ٤٦ . مفضل بن عمرو، *پيشين*، ص ٦؛ احمد بن على الطبرسى، *پيشين*، ج ٢، ص ٤٢؛ قطب الدين الراوندى، *الخرائج و الجرائح* (قم، مؤسسه الامام المهدي، بى تا)، ج ٢، ص ٧١.
- ٤٧ . شيخ طوسى، *الامالى*، (قم، دارالتقافة، ١٤١٤ق) ص ٥٨١.
- ٤٨ . همو، *تهذيب الاحكام*، التحقيق حسن الخرسان (دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٥)، ج ٧، ص ٤٢٠؛ المحقق البحرانى، *الحدائق الناضرة*، (قم، جماعة المدرسين، ١٤٠٩)، ج ٢٤، ص ٥٨-٩.
- ٤٩ . ابن شهر آشوب، *پيشين*، ص ٢٨٠.
- ٥٠ . طوسى، *تهذيب الاحكام*، *پيشين*، ج ٩، ص ٢٧٤؛ على بن عيسى الاربلى، *كشف الغمه فى معرفة الاثمه* (بيروت، دارالاضواء، ١٤٠٥ق/١٩٨٥م)، ص ٢١٧؛ محمد بن الحسن

الحرالعالمی، *الوسائل الشیعه* (بیروت، داراحیاء التراث العربی)، ج ۲۴، ص ۹۳.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل فی التاریخ*، حققه و ضبط اصوله و علق حواشیه علی شیری (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۹م).
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م).
- ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد، *لسان المیزان*، الطبعة الثانیه (بیروت، الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق/۱۹۷۱م).
- ابن خلکان، شمس الدین احمد، *وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان*، حققه احسان عباس، (بیروت، دارصادر، ۱۹۷۰م).
- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، التحقیق لجنة من اساتذہ النجف الاشرف، (النجف، الحیدریه، ۱۳۷۶ق/۱۹۵۶م).
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البدایه و النهایه*، تحقیق علی شیری (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸).
- ابن الندیم، محمد بن اسحاق، *کتاب الفهرست*، ترجمه و تحقیق محمد رضا تجدد (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶).
- الاربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمّة فی معرفّة الائمة* (بیروت، دارالضواء، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م).
- البحرانی، یوسف، *الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، تحقیق محمدتقی ایروانی، (قم،

جماعه المدرسين، ۱۴۰۹)

- البغدادی، محمد بن حبيب، المنمق فی اخبار قریش، صححه و علق عليه خورشيد احمد فاروق، (بی جا، بی تا، عالم الكتب).
- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق محمود الفردوس العظم (دمشق، دارالیقظه العربیه، ۱۹۹۸).

- جلالی مقدم، مسعود، «ابن ابی العوجا»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲.
- الحر العاملی، محمد بن الحسن، الوسائل الشیعه، تحقیق محمد الرازی (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا)

- الرازی، محمد بن عمر، المحصول فی علم اصول الفقه (الریاض، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیه، بی تا).

- الراوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح (قم، مؤسسه الامام المهدي، بی تا).
- زریاب، عباس، «ابن مقفع»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴.
- _____، سیره رسول الله، بخش اول: از آغاز تا هجرت (تهران، سروش، ۱۳۷۰).
- زرین کوب، عبدالحسین، با کاروان اندیشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹).
- _____، تاریخ ایران بعد از اسلام (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳).
- _____، تاریخ مردم ایران، کمکش با قدرتها (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷).
- _____، کارنامه اسلام (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹).

- شریف مرتضی، امالی المرتضی، تحقیق احمد بن الامین الشنقیطی (قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م).

- صدوق، التوحید، تحقیق هاشم الحسینی الطهرانی (قم، جماعه المدرسين، ۱۳۷۸).

- _____، من لا يحضره الفقيه، التحقيق على اكير غفارى (قم، جامعة المدرسين، ۱۴۰۴ق).
- الطبرسى، احمد بن على، الاحتجاج، التحقيق محمدباقر الخراسان (النجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶ق/۱۹۶۶م).
- الطبرسى، الفضل بن الحسن، اعلام الورى باعلام الهدى (قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۷ق).
- طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الامم والملوك (بيروت، الاعلمى، بى تا).
- طوسى، محمد بن الحسن، الامالى، (قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴).
- _____، اختيار معرفة الرجال معروف برجال الكشى، تصحيح و تعليق محمدباقر الحسينى و مهدى الرجائى (قم، آل البيت، ۱۴۰۴).
- _____، تهذيب الاحكام، التحقيق حسن الخراسان، الطبعة الرابعة (قم، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۵).
- عسكرى، مرتضى، يكصد و پنجاه صحابى ساختگى، ترجمة عطاء محمد سردارنيا (تهران، كوكب، ۱۳۶۱).
- عطوان، حسين، الزندقه و الشعوبيه فى العصر العباسى الاول (بيروت، دارالجيل، بى تا).
- القمى، عباس، الانوار البهيه فى سوارىخ الحجج الالهيه (قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ۱۴۱۷ق).
- الكراجكى، محمد بن على، كنزالفوائد، الطبعة الثانيه (قم، مكتبة المصطفوى، ۱۴۱۰).
- الكلينى، محمد بن يعقوب، اصول كافى، صححه و علّق عليه على اكير الغفارى (تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۸۸ق).
- المجلسى، محمدباقر، بحار الانوار، الطبعة الثانيه (بيروت، الوفاء، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م).
- مطهرى، مرتضى، خدمات متقابل اسلام و ايران (قم، صدرا، ۱۳۷۱).

-
- مفضل بن عمرو، *توحيد مفضل*، با مقدمة محمدتقى شوشترى، ترجمة محمدباقر مجلسى (تهران، صدر، بى تا).
- مفيد، محمد بن محمد بن النعمان، *الارشاد فى حجج على العباد*، تحقيق مؤسسه آل البيت لتحقيق التراث (قم، دارالمفيد، ١٤١٣).
- المقدسى، مطهر بن الطاهر، *البدء و التاريخ* (القاهرة، مكتبة ثقافة الدينيه، بى تا).
- الموسوى الخويى، ابوالقاسم، *معجم الرجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه*، تحقيق لجنة التحقيق، الطبعة الخامسة، (بى جا، بى تا، ١٤١٣ق).
- _____، *اخبار الدولة العباسيه*، تحقيق عبدالعزيز الدورى، عبدالجبار المطلبى (بيروت، دارالطليعة، بى تا).